

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که راجع به حدیث لا ضرر یک توضیحی راجع به مصدر حدیث و سند حدیث ابتدائاً بین اهل سنت یعنی ضمیمه های تاریخی حدیث تا برسیم به وضعی که پیش ما موجود است. خب خواندیم عده ای از اسانید و مصادر را گفتیم فعلاً یکی از نکات مهمی که در این حدیث وجود دارد آن متن یا سندی است که در کتاب فعلاً به اسم مسند احمد آمده است. عرض کنم خدمتان در این چاپی که ما داریم که همین ۵۴ جلد است. در این چاپ این را جزء زیادات آورده است و حدثاً اُبی ندارد. دو بار نقل کرده است و در هر دو سند حدثاً اُبی ندارد. و ادعا کرده است که این زیادی است. لکن در چاپ متعارف قدیم حدثاً اُبی دارد. البته آنجا هم ظاهرش در زیادات آورده است اما حدثاً اُبی دارد. لکن با مراجعه به مجموع کلمات اهل سنت این طور نیست که همه آنها را جزء زیادات نوشته باشند. مثلاً در همین کتاب چاپ جدید در جلد چهارم که مسند عبد الله بن عباس است که حدیث عبد الله را خواندیم. ایشان چون هنوز جلد چهارم این جلدی که اینجا هست ۳۷ است. آنجا نوشته است اخرجها احمد فی مسنده. به همان چاپ قدیم حواله داده است. خود این محقق کتاب به احمد نسبت داده است. اینجا اصرار دارد که مال احمد نیست مال عبد الله است. غیر از این هم هست. حالا من فقط یک مثال زدم حالا کی گفت کی گفت وقت شما را بیخود نگیرم.

علی ای حال غیر از این هم عده ای این را به مسند احمد نسبت داده اند. مرحوم آقای شیخ الشریعه هم به مسند احمد نسبت داده است. حدود مثلاً صد سال قبل. بعد از ایشان هم در این کتبی که متعارف است استخراج کردند به مسند احمد. خب وقتی که مراجعه می شود واقعا در مسند احمد نیست. در زیادات عبد الله است. در عبادت زیاداتی دارد پسر ایشان آنجا است. بلکه از این نسخه چاپ جدید این تحقیق معلوم می شود اصلاً کلمه حدثاً اُبی ندارد. در آن چاپ قدیم دارد معلوم می شود که اصلاً این کلمه زیادی است. در نسخ صحیح حدثاً اُبی ندارد. یعنی دقیقاً جزء روایات عبد الله است که از پدرش نقل نکرده است. از راه پدرش نیست. عرض کردم دو تا است یکیش رویش در بعضی از نسخ اولی ندارد دومی دارد. در این نسخه اینجا هیچ کدام ندارد. نه در متن اول حدثاً اُبی دارد نه در متن دوم. پس این نکته روشن شود البته الآن ما شیخ الشریعه اشکال می کنیم که چرا این را در مسند احمد آورده است و در زیادات عبد الله است. لکن خب کتابی که در اختیار آنها بود همان چاپ بود و عده از اهل خود سنت هم نسبت داده اند انصافاً. لکن حق این است که اشتباه است. روایت مال احمد نیست مال زیادات پسرش عبد الله است. عرض کردم یک کتابی هم به نام فضائل امیر المؤمنین از احمد چاپ

.....
شده است. آن هم همین مشکل را دارد. بلکه آن بیشتر دارد. به نظرم دارد بعضی از روایات مال شخصی است که راوی از پسرش است. نه مال احمد است نه مال پسرش است. مال راوی ابن القطیعی است. ابن القطیعی راوی از عبد الله است. اصلاً بعضی از آن روایات مال ابن القطیعی است. اشتباهاً به این دو تا نسبت داده است.

سؤال: آیا در چاپ جدید تصریح کرده است این فرمایش شما را که از مشایخ غیر اُبی دارد نقل می کند

پاسخ: خب من گفتم خواندم اینها را.

س: نه این کتابی که می فرمایید در مورد فضائل است در چاپ جدیدش تصریح می کند فرمایش شما را

ج: نه خلط شده است یک مقدار. حالا دیگر وارد فضائل نشویم آن چاپی که من دیدم یک نسخه اش نوشته نمی دانم کی نوشته حاشیه. حالا وارد آن بحث نشویم که از کل کادر ما را خارج می کند

عرض کنم حضورتان که این راجع به این روایت. پس حقیقت این است که این روایت در مسند احمد نیست در زیادات عبد الله پسرش است و از پدرش هم نیست. یعنی حق به تحقیقی که اینها کرده اند چون طبعاً ما روی این مصادر اهل سنت یک کار جدی مثل خود آنها نکرده ایم. طبق این نسخه ای که ایشان ادعا می کند در نسخ مخلوطه نفیسه ای که دارد اسم عبد الله نیست. اسم اُبی نیست. حدثاً اُبی نیست. بهر حال این راجع به این قسمت که آیا این مربوط به احمد است یعنی احمد یا در مسند آورده است یا روایت کرده است در مسند نیآورده است پسرش نقل کرده است. ظاهراً که این در این کتاب می گوید که هیچ کدام نیست. اصلاً ربطی به احمد ندارد و این جزء روایات عبد الله است. این راجع به قسمت اول بحث. قسمت دوم بحث در این تغییرات حضرت استاد آقای سیستانی یک مقدار راجع به کتاب احمد و این کتاب راجع به فقط فرزندان ایشان نقل کرده اند و مرتب نبوده است عرض کنم که در این که احمد بن حمبل پیش آنها امام فی هذا الشأن این جای بحث نیست اشتباه نشود. و اصولاً احمد می گویند خیلی اهل تألیف هم نبوده است. عرض کنم که این کتاب را طبق ادعای خودشان احمد در سن ۳۶ سالگی شروع به جمع آوری کرده است. یعنی از هفتصد هزار حدیث من چند مرتبه گفتم یک میلیون و هفتصد نوشته اند هفتصد هزار. از هفتصد هزار حدیث شروع کرده است، احمد متولد ۱۶۴ است یعنی زمان حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیها و آن وقت از سال ۲۰۰ یعنی زمان حضرت رضا ایشان شروع کرده است به جمع آوری مسند که حدود سی هزار حدیث از هفتصد هزار حدیث است. و خب معلوم می شود که یک حالت طول زمان داشته است و تصریح هم کرده اند که ابتدا به صورت چرک نویس بوده است. خب در میان هفتصد هزار حدیث حالا بخواهیم حجم حدیث او روشن شود به لحاظ عدد الآن کتاب وسائل ما با

مکررات، مکرراتی که دارد و با تقطیع هایی که دارد ۳۵ هزار حدیث است. یعنی بیست برابر وسائل خود ما. به لحاظ عدد حالا ممکن است حدیث کوتاه و بلند باشد. به لحاظ عدد یک مجموعه حدود بیست برابر این وسائل ما در قرن سوم. حالا وسائل در قرن یازدهم نوشته است. در قرن سوم تصور فرمایید از میان این هفتصد هزار حدیث این سی هزار حدیث را ابتدائاً به نحو مسند. یعنی از سال ۲۰۰.

سؤال: بعضی هایی که معتقدند که این ... در واقع ناظر به روش اهل سند است که هر سندی را جداگانه حدیث حساب می کنند ولو

که متن مثلاً

پاسخ: عرض کردم وسائل هم با تقطیعش عرض کردیم دیگر با تقطیع و تکرار و با همه.

سؤال: می گویند که یعنی متنی که یکی باشد اهل سنت هر سندی را یک حدیث جداگانه حساب می کنند.

پاسخ: چون ارزش بحث خاص خودش را دارد هر حدیثی را یکی یکی حساب می کنند.

علی ای حال یک مقدار زیادی حدیث بوده است و ایشان به نحو مسوده شروع می کند از سال ۲۰۰ یعنی ایشان ۳۶ ساله که بوده است. خب جوان است ۳۶ ساله. شروع می کند به جمع آوری مسند. این محسوس است که حتی نوشته اند تا آخر عمرش یعنی ۴۱ سال طول کشیده است. این هی نگاه می کرده است کم و زیاد می کرده است. یک حدیث را نگاه می کرده است یکی را قبول می کرده است یکی را رد می کرده است باز می نوشته است باز مناقشه پیدا می کرده است باز جای دیگر پیدا می کرده است خودش از او نقل می کنند یک حالت این از این جهتش ابایی ندارد که مطلبی را که نمی فهمد بگوید نمی فهمم. می گویند که در یک موردی سی مسئله از او استفتا کردند در بیست و هشت تا گفت لا ادری. حالا واقعا کسی که امام فی الشرع بیست و هشت مسئله را گفت لا ادری. مشکل ندارند این عبارات بعضی اصحاب ما مشعر به این نباشد. اصولاً آنهایی که به او می گویند امام نه امام مصطلح ما. بین این امام و آن امام از زمین تا آسمان فرق است. علی ای حال و اینکه نوشته اند فقط بولدینش چون از سال ۲۱۸ که مأمون شروع کرد مسئله خلق قرآن را. یعنی هجده سال بعد از شروع کار خب احمد بن حنبل به شدت مخالفت کرد زندان هم رفت بعد هم شلاق خورد. مفصل حتی می گویند انقدر شلاقش زدند خیال کردند می میرد و لش کردند که در خانه بمیرد. ادعایشان این است این مسئله خلق قرآن مأمون بعد از مأمون هم معتصم و دومرتبه شلاق زدن های ایشان و خب خواهی نخواهی محدود شد تصرفاتش محدود شد این است که از سال ۲۲۵ مسند را فقط به بچه هایش تحدیث کرده است. نه اینکه در عظمت ایشان مشکل درست کند. بنا به این گذاشته است که به کسی تحدیث نکند جز به همین عبد الله و یکی دیگر. دو فرزند خودش. ۲۳۷ تا دوازده سال مسند را به اینها اسماع کرده است. از سال ۲۳۷ هم قسم می خورد که اصلاً تحدیث

نکند. البته تح ديث به حديث کامل. حتی به بچه هايش. اينکه مثلا در اين کتاب آمده است که لم يسمع الا ولدها اين طعنه در کتاب نیست. اين به خاطر همان قضایا و مشکلات سياسی و حصر و حبس و شلاق خوردن و مجموعها مور منتهی به اين شد نه اينکه حالا اين در جلالتي که دارد. اين یک مطلب و یک مطلب هم اين که خب بالأخره ما عرض کردیم من دوسه روز است چند بار اين را عرض کردم معيارها یعنی به لحاظ صغری صد سال قبل از وفات احمد شروع شده است. حدود صد و چهل صد و پنجاه. حدودا. اصولش حدود مثلا ۱۸۰. بحث های اصولی حجيت خبر ثقه و اينها قبول نکردن خبر و مرسل دويست یعنی ۱۹۵ که شافعی نوشته است. آن وقت از سالهای دويست به بعد آن وقت شروع شد تدوين حديث اهل سنت بر اساس صحت. البته خب دير است انصافا فاصله زمانی دارد. آن وقت تقریبا مسند احمد اول کار است. طبعاً وقتی اول کار بود خب بعد بيشتر رويش کار کرده اند. کارهایی که بعد شد منشأ اين شد که مقداری از روایات مسند قابل قبول نباشد. اين اشکال دقت کنید اين طعن در کتاب نیست. اين طبيعت هر کاری همین طور است. بعدها جمله از روایاتش را صحيح دانسته اند بعضی هايش را حسن دانسته اند بعضی هايش را ضعيف دانسته اند. بعضی هايش را غايه فی الضعف. از همین کتاب مسند. تعبير دارند بلکه بالاتر ابن الجوزی ک خود حمبلی هم هست. امامش است ديگر. اصلا بعضی از روایات مسند را در موضوعات آورده است چون موضوعات آخر است. آخر درجه ضعف وضع است. غايه فی الضعف هم می شود کاری کرد. از آن بدتر وضع است و جعل است. یعنی ابن الجوزی که خودش حمبلی است روایات کتاب امام خودش را در موضوعات آورده است. نه در ضعيف. طبيعت کار اهل سنت اين فرض کنید خود فرض کنید ابن الجوزی طعن در امامش که نمی زند. خودش حمبلی است. خود احمد بن حمبل استاد بخاری است و ۲۴۱ وفاتش است. بخاری ۲۵۶ وفاتش است. یعنی اينکه فکر اينکه حديث را دقيقا مثلا بخاری حدود ۴۰۰۰ حديث آورده است. با مکرراتش حدود هفت هزار است. اما احمد بن حمبل حدود ۳۰۰۰۰. کل کتب اهل سنت به نظرم پانزده هزار و خورده ای. یعنی کل صحاح اهل سنت به اندازه کافی ما نیست. کافی ما از کل صحاح اهل سنت بيشتر دارد. از کل صحاح ست بيشتر دارد. غرضم اين است که خوب دقت فرمایید اين بر اثر گذشت زمان اينها شروع کردند تنقيح اين تنقيح اين معنائش اين نبود که احمد بن حمبل امام فی الحديث مثل ما. معصوم است حرف نزنید. اصلا تابع خودش حرف زده است. نه اينکه حرف زده است. رسانده اش به درجه موضوع. البته اين قسمت چون خیلی حساس است. وضع مجعول حديث کاملاً دروغ باشد و مال رسول الله نباشد خب اين خیلی طعنه در کتاب است. بعد از ابن جوزی عده ای سعی کرده اند بگویند موضوع نیست اما ضعيف غايه ضعف. می خواهم با اصطلاحات اهل سنت آشنا شوید. اگر اين را دیدید اين معنائش اين نیست که خيال کنید کتابی مسند ضعيف است مثلا. اين چون اولین کتاب است که سعی کرد هاست که انتخاب کند. تقریبا می توانیم اين طور بگوئیم ما اين اواخر که درس آقای خویی بودیم، اواخر خودم

نه اواخر آقای خویی. ایشان به جای اینکه بگویند صحیح یا موثق می گفت معتبر است. چون ایشان خب دلیل حجیت پیششان خبر ثقه است. اگر راوی ثقه بود معتبر نبود غیر معتبر کار به حسن و قوی و نمی دانم این حرفها را نداشت به اصطلاحات کار نداشت. این در حقیقت کتاب احمد بر اساس این تفکر است. این سی تا حدیث را معتبر دانسته است به نظر خودش. باز هم نوشته اند تا آخر عمر مراجعه می کرد. به اصطلاح ما می گوئیم کتاب مفتوح. مثل اوپن به اصطلاح. اصلا باز بود. هی انتخاب می کرده است کم می کرده است زیاد می کرده است. اینجور نبوده است که بگویند من حالا که شروع کردم تا آ آر آن وقت دوازده سال هم نوشته اند که اسماء به ولدش. من نمی فهمم دوازده سال چیست. از سال ۲۲۵ تا ۲۳۷ از ۲۳۷ هم اصلا دیگر اسماع حدیث نمی کند. نذر می کند قسم می خورد یک کاریش می کند که حتی به بچه هایش هم اسماع حدیث نکند. حدیث تام البته. نصف حدیث اشکال ندارد. خب جریانات خاص زندگی اش بوده است. اما این به این معنا نیست که کتاب ارزش علمی اش را از دست دهد. البته این حدیث که از این کتاب نیست. حالا ما یک مطلب کلی گفتیم البته خود در این چیز در این کتاب تقریرات استاد آخرش دارد که حدیث مال زیادات عبد الله است. اینجا ندارد. اصلا این بحث معنا ندارد که ما راجع به مسند بحث کنیم. این را من استنادا بحث کردم. بله ایشان از جابر جوفی از ابن عباس دارد. آن در مسند است. آن حدیث ابن عباس که خواندم در مسند است. لکن چون در آن جابر جوفی است و جابر هم کذاب می دانند عده زیادی از اینها. الآن هم که کتاب تحریر چاپ می کند بعضی محققینشان تصریح می کنند که جابر قابل اعتماد نیست. همین الآن نه اینکه از قدیم. تاریخش را هم عرض کردیم از قرن دوم از زمان ابو حنیفه شروع شد. در کوفه هم شروع شد. خودش هم کوفی است. توضیحاتش را سابقا عرض کردیم. بله ایشان حدیث ابن عباس را از مسند است. اما این حدیث عبادیه جزء مسند نیست. این جزء زیادات پسر ایشان است.

پس بنابراین این طعن در کتاب نیست. این روش ایشان بوده است که فقط اسماع به ولدین کند. بعد هم از اسماع به ولدین دست برداشته است. و کتاب حالت مسوده دارد. دقت می کنید؟ یعنی به اصطلاح اوپن یا مفتوح بوده است. چون هفتصد هزار حدیث است. شوخی که نیست. شما تصور کنید یک مجموعه کتاب مقابل شما بگذارند بیست برابر وسائل. حالا خود وسائل ماشاء الله بزرگ. بیست برابر این وسائل به لحاظ شماره. چون حدیث ها گاهی بزرگ هستند گاهی کوچک هستند هم در وسائل هم در این کتاب. لکن به لحاظ عدد بیست برابر وسائل است.

خب طبیعتا جتهاد علمی داشته بالا می رفته است مثلا حدیثی را که در سن چهل سالگی قبول نداشته است در پنجاه سالگی قبول می کرده است. در پنجاه سالگی قبول نداشته است شصت سالگی قبول می کرده است. نوشته اند تا آخر اضافه می کرد. و عرض کردیم بعدی ها حتی تصریح دارند این که مسلم است که در کتاب احادیثی است که ضعیف غایه الضعف. نه اینکه ضعیف عادی. بله این جوزی گفته

است موضوع هم در آن هست بعد از ابن جوزی عده ای گفته اند که نه آقا موضوع نیست. به حد وضع و جعل نیست. بله ضعیف غایه ضعیف. این تصور نشود ولو می گویند احمد گفته است حج در مسند من است این حجت است. لکن این اصطلاحاً معتبر است نه صحیح که آنها می دانند. ممکن است یک خبر خیلی هم ضعیف باشد معتبر باشد. خود ما هم همین طور هستیم. مثلاً کتاب کافی. مگر نمی گوئیم حجه بینی و بین الله. آثار صحیح است. خب در همین کتاب کافی محمد بن علی کوفی هست. ابو ثمین. این ابو ثمین اشهر الکذابین. اصلاً از قم بیرونش کردند. یک مدت آمد قم کتاب نقل کرد و اینها بعد هم از قم بیرونش کردند. احادیث در کتاب های کافی هم هست. الانش هم هست. این چیزی نیست و در این کتاب هایی که به عنوان موضوعات و جعل، روایات این شخص را جزء مجموعه دانسته اند. در کافی هم هست. این حسن بن عباس قریش است قریش است نمی دانم اسمش چیست. کتاب انا انزلنا، ظاهراً تمام کتاب فضل انا انزلنا در این کافی است. بابتی دارد باب فضل انا انزلنا که همین شخص است. ابن غضائری که خیلی تند شده است که مجعول، وضاع، کذاب، آن عادی است مرحوم نجاشی هم همین طور. آقای خویی هم که نوشته است در این روایتش ما هو مقطوع البطلان. یعنی تقریباً حکم وضع. این در کافی هم هست. این چیزی نیست که خیال کنید از عظمت شخص کم کند. عظمت کافی بین اصحاب و واقعه هم هست. من کرارا عرض کردم بنده سراپا تقصیر نسبت به کافی صحبت می کنم شخص خودم را می گویم کار به نجاشی و دیگران و بزرگان نداریم انصافاً کتاب فوق العاده ای است. یعنی مرد فوق العاده ای است. مرد عظیم الشانی است و انتخاب هایش کاملاً حساب شده و روی مبانی خاصی که داشته است. خیلی دقیق است نمی شود کاریش کرد این مطالب را. علی ای حال کتاب مسند جزء کتب معروف آنها است. مخصوصاً این تحریر جدیدش خب خیلی زحمت کشیده شده است خیلی کار کرده اند و انصافاً ارجاعات و اینها، دارد در آن مشبه دارد. البته اینجا ننوشته است فکر می کنم جایی دیدم که حتی مثل ابن قطیعه، روایات ابن قطیعه هم در این کتاب باشد. حالا فعلاً که پیدا نکردم. عبد الله است اما شاگرد عبد الله فعلاً نه. خب در همین مجموعه روایات عبد الله هم هست اصلاً ربطی هم به پدر ندارد. خود روایات پدر هم معظمش معتبر یا قابل اعتماد است پیش آنها. عرض کردیم همین حدیث لا ضرر را که مثل بخاری قبول نمی کند بعدها چون بعدها به قول خودشان حفاظ آمدند ائمه. اینها بررسی های بیشتری که روی حدیث کردند گفتند بله این حدیث صحیح نیست لکن حسن لغیره. عده ای هم گفتند صحیح لغیره. چون خیلی شهرت واسع در فقه داشت و در ابواب فقه داشت این را به عنوان حسن لغیره قبول کرده اند. این یک اجمالی راجع به کتاب مسند احمد چون دیدم مطالبی نوشته شده است. البته عرض کردم خود کتاب بخاری، حالا کتاب مسند که جای خودش، خود کتاب بخاری عرض کردم جلد اول مقدمه فتح الباری یک جلد کامل در دفاع از مشایخی که در کتاب بخاری روایتی که محل کلام است. عده ای از روایات ایشان محل کلام است. این راجع به این مطلب.

سؤال: ممکن است شیخ الشریعه اشتباه کرده باشند اصلاً عن أبیه

پاسخ: خب حالا من نسخه چاپی دارم که حدثنا أبی دارد.

س: نه اصلاً ندارد هیچ نسخه ای حدثنا أبی ندارد.

ج: به نظرم جلد ۵ صفحه ۳۲۸ و ۳۲۶ دو تا است

س: ندارد الآن مقابل بنده است.

ج: ایشان هم نوشته است فی میم و زیاده حدثی أبی

س: حدثنا عبد الله حدثنا ابو کامل الجهدری

ج: بعدیش را ببینید. بعد از ابو کامل جهدری بیابید پایین بعدش دارد. در این کتاب مقدمه کتاب اما در ذهنم است که در ابن القطیعی

هم هست. دیدید آقا؟

س: ندارد

ج: نمی شود دارد. حدیث که تمام می شود بعد می گوید حدثنا عبد الله حدثنا سلط بن مسعود. بین سلط بن مسعود و عبد الله حدثنا

أبی است. بعد از همین متن. تمام بشود متن.

س: بله اینجا دارد.

ج: لذا آقای سیستانی هم در این کتاب نوشته است این ابو کامل جهدری در آن أبی ندارد. آن یکی دارد. این آقا نوشته است در هر دو

دارد و در هر دو خطا است. ایشان در اینجا این جور نقل کرده است. دارد حدثنا أبی دارد خودم دیدم. خلاف وجدان بنده که نمی شود

صحبت کنید

س: این حدیث ما که ندارد. این حدیثی که مورد بحث است

ج: چرا لا ضرر است. در دومی. نقل نکرده است و گفته است و رواه مثله. دقت کنید دومی. ان من قضاء رسول الله و قال سلط عن

اسحاق نقل حدیث و ذکر الحدیث. دقت می فرمایید. کامل نقل نکرده است همان اولش را نقل کرده است بقیه اش را گذاشته است به نقل

اولی. درست است این مطلب هست می گویم در این تقریرات آقای سیستانی این طور چاپ شده است که در اولی ابی ندارد در دومی دارد. لکن ایشان که در اینجا نقل کرده است در نسخی در هر دو ابی د ارد می گوید هر دو هم خطا است. نه این باید ابی باشد نه آن یکی. ما ها هم تقریباً در این مسائل چون تخصصی در کار آنها به عنوان سنی نداریم. حالا هر چه خودشان نوشتند. ظواهرش این است که هر دو حدیث از مسند نیست از زیادات عبد الله است. این راجع به این قسمت. حالا بنا بر اینکه باشد

در یک قسمت دیگری هم عرض کردیم که مرحوم شیخ الشریعه اصرار دارد که این جزء اقصیه مشهور رسول الله است خب ایشان هم اشکال کرده اند که معلوم نیست. عرض کردم اقصیه رسول الله است سنن النبی هست و اصولاً تدوین سنن فی ما بعد از همین اقصیه و سنن شد. این را من توضیح دادم و اینها را هم توضیح دادیم که از همه اش مشهورتر مال ابی بکر بن عمرو بن حزم است. این هم پیغمبر نامه ای به آن نوشته اند فرستاده اند به یمن. این نامه هست و موجود است الآن در کنز العمال چاپ شده است. نمی دانم کدام جلد کنز البرهان است. اقصیه النبی آنجا هست. در یک روایت ما هم دارد که امام صادق من را فرستاد گفت برو در خانه عمرو بن حزم یک نوشته ای است سننی است از رسول الله ببینید فلان مطلب چطوری است. رفتند این طور نوشته بود. حضرت فرمود صدق. این درست است. در روایت ما هم تأیید شده است. عرض کردم این جزئی سنن بسیار معروف است نوه او نقل می کرد. از سننی که باز در مدینه در قرن اول بود دختر عموی این شخص است. به نام عمره بنت عبد الرحمن. این هم از خاندان حزم الانصاری است. لکن این از عایشه نقل می کند. اصلاً معروف بود به سنن عمره. این هم هست. از چیزهای دیگری که باز در مدینه آورده بود یعنی تا حدی معروف بود در به اصطلاح در همان زمان به اصطلاح این کتابی بود که یعنی کتاب مائندی بود مجموعه چهارصد تا نمی دانم چقدر حدیث عبد الله بن وهب. منبه بن وهب. وهب بن منبه نیست. عبد الله بن منبه از ابو هریره نقل می کند. اینها جزء متونی که به صورت نوشتاری در قرن اول بوده است و سنی ها هم از او نقل می کنند. خیلی هم روی آن کار کرده اند این روایت عبد الله بن وهب بن منبه. یک چیزی این جوری حالا یادم نیست. عن ابی هریره این هم بود. از قرن دوم مشهورترین کتابی که مطرح شد نوه پسر عبد الله بن عمرو. عمرو عاص معروف پسرش عبد الله. به نام صحیفه صادقه. این هم بود. این متوفی ۱۲۶ زمان امام صادق است به نام عمرو بن شعیب. عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو عاص. نوه پسر عبد الله است. از کتاب هایی که باز در قرن دوم نوشتاری مطرح بود شخصی به نام ابو خالد واسطی از زید نقل می کند. آن هم نوه پسر پسر امیر المؤمنین است. زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب. البته این را گفته اند این جعلی است. این ابو خالد واسطی دروغگو است و کذاب است.

من اینها را یک وقتی توضیحاتش را عرض کردم یک فضایی بود از جمله اش این بود اسحاق پسر یحیی پسر ولید پسر عباد این هم دقیقا نوه پسر عباد است که از صحابه است. این هم بود. این هم اوایل قرن دوم پخش شده است. زمان امام صادق. و عرض کردم از صحیفه صادره که مال نوه پسر عبد الله است ما الآن روایات داریم متن همان است. عین همان آمده است. و نمی دانیم چه شده است. دست ما روشن نیست. این یک متنی بوده است در مدینه منتشر می شود در اول قرن دوم. دقت کردید چه شد؟ نوه پسر یکی از صحابه. مثل یک سریالی بوده است در یک ماه هم هست. یکی دیگر که ما داریم زمان امام صادق، عیسی بن عبد الله است. عیسی بن عبد الله عیسی پسر عبد الله پسر محمد پسر عمر. عمر فرزند امیر المؤمنین. این هم نوه پسر امیر المؤمنین. مثل مسند زید است. آن هم نوه پسر امیر المؤمنین. البته پسر امیر المؤمنین حضرت سید الشهدا. که اصطلاحا در کتب انصار نه در کتب حدیث، عمر الاطرف می گویند. عمر الاطرف این است. پسر امیر المؤمنین و اینها ساداتی هم بودند خیلی هم فروع دارند. این سادات معروف بودند مثلا العلوی عن عمری. سادات علوی و عمری به این عمر الاطرف بر می گردد. این هم بود. این هم یک کتابی دارد. همین عیسی. عیسی پسر عبد الله عیسی بن یا عبد الله بن عیسی. عیسی بن عبد الله پسر محمد پسر عمر اطرف. این هم نوه پسر امیر المؤمنین. پس ما بنابراین در این قرن اول و دوم البته از خود امام صادق هم مهمترین کتاب همین سکونی بود. سکونی عن جعفر. البته جعفر امام صادق علیه السلام نوه نوه امیر المؤمنین است. چون نوه حضرت سجاد است که حضرت سجاد نوه امیر المؤمنین است. آنها نوه پسر هستند ایشان فاصله بیشتر می شود. از امام باقر الآن در ذهنم نیست. از امیر المؤمنین اصلا کتاب مستقلی بود احتیاجی به نوه و پسر نداشت. به نام قضایا و سنن و احکام. این به خود امیر المؤمنین منصوب بود. عرض کردم این شرح مهمی دارد در خلال بحث هایمان یک جا نگفتیم هی تکه تکه می گویم. در قرن اول این نوشتارها غیر از سماع این نوشته ها چون نوشته دقیق تر و ماندنی تر بود. این نوشتارها پخش شده بود. من جمله این کتابی که اسحاق. لکن این کتاب نوه پسر عباد را منحصرا موسی بن عقبه، اینجا هم اسم موسی بن عقبه است. این موسی بن عقبه وفاتش ده سال بعد از آن است. آن اسحاق سال ۱۳۱ کشته شد این سال ۱۴۱ بنا بر معروف. این موسی بن عقبه یک ارتباطی هم با خاندان بنی هاشم دارد. این از موالی زبیر است. زبیر که می دانید پسر عمه پیامبر است دیگر. پسر عمه امیر المؤمنین هم هست. به اصطلاح ما ها عمه زاده امام صادق حساب می شده است. این موسی بن عقبه. بعد از موسی بن عقبه جامی افتد. یعنی بعد از ۱۴۱ جامی افتد. تا ۱۴۱ منحصر به ایشان است. یعنی مثلا فرض کنید من باب مثال مالک که آمده است نقل نمی کند. اصلا اسحاق را نوشته اند مجهول الحال. یعنی این مطلبی که مرحوم شیخ الشریعه فرمودند که اقضیه النبی مشهور است عرض کردم این نباید ما به طور کلی یک چیز مثلا چیز عجیب و غریبی درست کنیم. اینها حساب و کتاب دارد. یک عده اش معلوم است روشن شد برای شما تاریخ هایی که گفتیم؟

این کتاب بالخصوص مال اسحاق این معلوم نیست مشهور باشد. شهرتی برایش روشن نیست. البته بعد از سال های ۱۵۰ و اینها چرا نسبتاً مشهور شد. نسبتاً آن هم نه زیاد. چند نفر از موسی نقل کردند. این راجع به این حدیث در محیط مدینه که ایشان در حدود نود و هفت سال بعد از جدش فوت کرده است. چون جدش را نوشته اند ۳۴. این نوشته اند کشته شدنش در سال ۱۳۱ هنوز هم نفهمیدیم که چرا کشته شد. دعوی بود چه بوده است اتهامی بوده است بهرحال من که فعلاً پیدا نکردم شاید در کتب اهل سنت باشد چون استیعاب نکردم. و تا ۱۴۱. خوب دقت کنید خود اسحاق و موسی هر دو زمان امام صادق و فاتشان است. این راجع به محیط مدینه. این حدیث یعنی این قضاء رسول الله و عرض کردم ابن عدی در کامل نوشته است آنچه که اسحاق نقل کرده است قضاء النبی است. اقصیه النبی است. معلوم می شود که بیش از این هم هست. آن اقصیه النبی که اسحاق از جد پدرش از پدر جدش نقل می کند بیش از این مقدار است. بهرحال یعنی معلوم می شود که این شخص غیر از اقصیه النبی نقل نکرده است. لکن اینها مشهور نیستند. عرض کردم اسحاق منفرد است. بعد هم موسی منفرد است. بعد از موسی بیش از یک نفر نقل می کند و از عجایب کار این است که ما عین این الفاظ را حالا با کمی کم و زیاد که می شود گفت که نسخه بدل است، ما داریم از شخصی به نام عقبه بن خالد عن ابی عبد الله با همین متن. قضا رسول الله. و لذا هم احتمال قوی دادیم که این کتاب قباده به صورت متن بوده است. نوشتاری بوده است. حدیث شفاعی نبوده است. گفت حدیث عن جده صحیفه به قول آقایان. این یک اصطلاحی است اهل سنت دارند. یعنی در این روایت شفاهی نیست. سماع نیست. نوشتار بوده است. شواهد این است. حالا از عجایب این است که ما منفرداً عقبه از ابی عبد الله نقل می کند. کسی دیگر غیر از عقبه نداریم. این هم نمی دانیم چرا. البته عقبه بن خالد اسدی هم هست. یعنی اسد کوفه. ایشان اسدی است مال مکه است. از خاندان زبیر است. موسی بن عقبه یعنی از عقبه بن خالد هم منفرداً محمد بن عبد الله بن هلال نقل کرده است. کسی دیگر نقل نکرده است. البته بعضی از این اقصیه با یک تعبیر دیگری در کتاب قیاس بن ابراهیم آمده است. خب آن سنی است بنا بر معروف. در کتاب سکونی هم آمده است. خیلی کم. اما به عین الفاظ در کتاب عقبه بن خالد آمده است. و از عقبه هم منفرداً محمد بن عبد الله بن هلال. این هم اسدی است البته. و از این آقا هم منفرداً محمد بن حسین بن ابی الخطاب. و هر سه هم کوفی هستند. هر سه در کوفی هستند. البته آن محمد بن مسلم فوق العاده جلیل القدر است. سرّ اشتهاش هم محمد بن الحسین است. شیخ نجاشی خیلی از ایشان، می خواهید عبارت نجاشی هم بیاورید محمد بن حسین بن ابی الخطاب این را می خواهید بیاورید. خیلی از ایشان تجلیل می کند. و بنده کرارا توضیح دادم این مرحله ای که محمد بن الحسین است. شبیه این مرحله در قم احمد اشعری است. شبیه این مرحله. یک مرحله ای است که اینها دست به تنقیح و تصحیح احادیث و این در کوفه است ایشان در قم. ما در این مرحله در کوفه زیاد نداریم در قم بیشتر داریم. بعد از ایشان توسط محمد بن الحسین به قم

رسید. اینها دیگر مشهور شد. چیز عجیبی است هم آنجا افراد است هم اینجا. چیز غریبی است. فقط فرقش این است که انفرادهای اهل سنت از بعد از سال ۱۴۰ برداشته شد و انفرادهای ما تقریباً ۲۵۰ برداشته شد. صد سال بعد از آنها. افراد ما یعنی انفرادی که ما در کتاب به اصطلاح محمد بن حسین برداشته شد یک چیزی حدود صد سال بعد از آنها است. آوردید عبارت را بخوانید

محمد بن حسین بن ابی الخطاب ابو جعفر الزیاد

زیاد روغن زیتون می فروخته است. شغلش فروش روغن زیتون بوده است.

الهمدانی

از عشایر یمنی همدان بودند که معروف بودند به ولایشان به اهل بیت. ایشان دیگر اسدی نیست. آن دو تا اسدی هستند. حالا آن هم مبالی است یا اسدی اصلی است. نمی خواهم وارد بحث های رجالی شوم. بفرمایید

ابی الخطاب زید جلیل من اصحاب

بینید جلیل من اصحابنا. من چند بار هم عرض کردم مخصوصاً گفتم خوانده شود. گفته شده است نجاشی هر عبارتی که می آورد مرادش یک زاویه است تأکید نیست. این جلیل من اصحابنا یک نکته است. بخوانید

عظیم القدر، کثیر الروایه ثقه عین حسن الاسانید مسکون الروایه

بینید چند اوصاف. خیلی عجیب است. هر وصفش یک نکته ای دارد. نمی خواهم وارد بحث شرح رجال نجاشی شویم. هر وصفش یک نکته ای دارد و بعضی ها از مثلاً فرض کنید مسکون الی روایت یا تسانیده مسکون چه بود؟ مسکون روایت، گفتند چون این روایت حالا نمی خواهم وارد کل شرح ایشان بشوم. معنای این عبارت معنایش این است که اگر از ضعیف هم نقل کند قابل اعتماد است. اصلاً آن شخص توثیق می شود. از این مسکون. نه ثقه عین. از ثقه بودن این معنا در نمی آید. من فقط گفتم که آشنا شوید که ابتدائاً رویش کار شود. وقتی گفت ثقه مربوط به خودش است. وقتی گفت مسکون الی روایت چون این الآن محمد بن عبد الله بن هلال توثیق نشده است این راوی بعدی است. که در همین کتب اصحاب آمده است این معنایش این است مسکون روایت یعنی اگر روایت کرد از یک شخصی ما قبول می کنیم اطمینان می کنیم به اصطلاح جلوی ایشان مثلاً به قول لهجه فارسی لنگ می اندازیم پس این حرف ایشان قابل قبول. پس این معنایش این است که محمد بن عبد الله ثقه است. بینید دقت کنید از هر عبارتش یک نکته ای در می آید. از عبارت مسکون الی روایت

حالا از جلیل القدر در نمی آید از ثقه در نمی آید از عین کثیر الروایه در نمی آید اما وقتی گفت مسکون الی روایت یعنی اگر از یک شخص مجهول هم نقل کرد آن توثیق است اصلا. در حقیقت ایشان توثیق می کند مثلا از محمد بن عبد الله بن هلال نقل کرده است او را توثیق می کند. این عبارت نجاشی می گویند مراد از نجاشی این است. مراد این است. بهر حال از بعد از این روایت پیش ما پخش می شود. مخصوصا می آید قم. مرحوم صدوق دارد مرحوم کلینی دارد بعدها مرحوم شیخ طوسی در تهذیب دارد. و عمده اش شیخ کلینی است. که ایشان قبول می کند و یک نکته الآن من چون یکی یکی می خواهم وارد شوم یک نکته ای که ما الآن داریم این است که ما الآن در کتاب های خودمان از عقبه بن خالد به همین سند و به عنوان قضا رسول الله داریم که در این کتاب روایت عبد الله هم نیامده است. احتمال می دهم در کتب دیگرشان شاید نقل شده باشد. یعنی بعباره اخری نسبت بین آنچه که ما از عقبه داریم و بین چیزی که اینها از نوه پسر قباده نقل می کنند عموم و خصوص من وجه است. خیال نفرمایید که مثلا این آقا از آن مجموع اینقدر نقل، نه نسبتش عموم و خصوص من وجه است. این هم خیلی عجیب است. دقت می کنید چه می خواهم بگویم؟ که من فکر می کنم در آن نسخه بوده است در مدینه. حتی در این نقل سنی ها هم نیامده است. این هم جزء عجایب کار است. آن وقت این چیزی که در اینجا مرحوم آقای شیخ الشریعه روی آن اصرار دارد چون یک تکه روایت یکم بهم ریخته است در نقل ما و در نقل اهل سنت جور دیگر است. ایشان می خواهد بگوید این نقل را ما ارجاع دهیم به نقل اهل سنت. حرف بدی نیست اجمالا. انصافا حرف بدی نیست. حالا متعین باشد روشن نیست اما اینکه این قضا مشهور بوده است آن اقصیه النبی نه این مشهور است نه آن مشهور است. خیلی عجیب است. نه پیش اهل سنت مشهور است. چون فقط نوه پسر قباده نقل کرده است کسی دیگرند اریم که از قباده نقل کرده باشد. از این شخص هم فقط موسی بن عقبه یک نفر نقل کرده است. البته موسی بن عقبه جزء اجلای آنها است. صحاح ست کلا بخاری و دیگران از او نقل کرده اند. موسی جزء شخصیت های آنها است قابل قبول است. لکن بعد از موسی بیش از یک نفر نقل کرد. اما بهر حال این روایات چیز در کتب مشهورشان مثل صحیح مسلم و بخاری نیامده است. حتی مالک هم نقل نکرده است. با اینکه در مدینه بوده است. مالک در موطع نقل نکرده است. خیلی عجیب است. پس اینکه مرحوم شیخ الشریعه اصرار دارد که این جزء اقصیه نبی است درست است جزء اقصیه نبی هست. اقصیه نبی عده ای مشهور بوده است این هست. اما اینکه جزء آنها باشد این ثابت نیست. خب ایشان ۱۴۱ وفاتش است و ۱۵۰ هم مالک نوشته است. نه سال بعد مالک نوشته است. مالک نیاورده است. این هم چیز عجیبی است امام صادق آورده است مالک نیاورده است فعلا ما هنوز سر در نمی آوریم امام صادق سلام الله علیه آورده است مالک نیاورده است صحیح مسلم نیاورده است بخاری نیاورده است ائمه شائشان نیاورده است. حتی خود احمد هم نیاورده است. پسرش مستقلا آورده است. حالا این واقعا جای از آن طرف هم آن هم که پیش ما آمده است یک نفر از

امام صادق آورده است. آن هم در کوفه. از آن یک نفر هم یک نفر نقل می کند. از آن یک نفر هم اینجا بعضی از بزرگان اصحاب است. این یکی اوضاع را عوض می کند. نقل محمد بن الحسین عوض می کند.

من اگر یاد آقایان باشد کرارا عرض کردم ما بحث های فهرستی هم داریم غیر از رجالی. قبول این روایت بر اساس فهرستی بوده است. یعنی وقتی آمد در کتاب محمد بن حسین دیگر تطهیر می شود. مسکون فی روایت روشن شد؟ و الا انفراد بود. یعنی از زمان امام صادق تا عصر این آقا حدود صد سال نود سال طول می کشد. به سه واسطه است دیگر. از محمد بن هلال از عقبه بن خالد انصاف قصه باید قبول کنیم که روایت در قرن سوم بین اصحاب ما جا می افتد کلینی با جلالت قدرش قبول می کند یک مقدار کمش را نسبتا صدوق می آورد و شیخ طوسی هم مثل کلینی می آورد. لکن انصافا اثبات شهرت آن چیزی که مرحوم آقای شیخ الشریعه اثبات دارد که این را درست کند نه. آیا این جای این متن با متن ما اختلاف دارد متن ما را به این ارجاع دهیم. این چون یکی از نکات مهم در حدیث است الآن. این را من مقدمتا می گویم بعد در خواندن حدیث. انصافا حرف شیخ الشریعه بد نیست لکن بهرحال برای اثبات حجت شرعی بیش از این می خواهیم. حرف ایشان اجمالا بد نیست. عرض کنم که حالا بعد از آن عن عبادہ قال ان من قضاء رسول الله حالا عرض کردم تعبیرشان بین اهل سنت مختلف است آن وقت من این اقصیه را اگر آقایان کتاب احمد پیششان بود چون یک شماره گذاری خودم کردم طبق این شماره من نوزده تا است مجموعه قضایی که در این سند آمده است. یک المعدن جبار، البته در این کتابی که ایشان تحقیق کرده است و نوشته سندش ضعیف است این آقای معاصر بعد ایشان چه کار کرده است؟ مثل شبیه کاری که من الآن در مصادرشیعه می کنم ایشان در مصادر اهل سنت کرده است. مثلاً گفته است اینها قضاهاى مختلف است. مثل المعدن جبار با اینکه این حدیث را گفته است اسناد ضعیف گفته است فلان و بشهد له روایت ابی هریره و حدیث فلان باز یعنی یکی یکی سنن را بقیه سنن را از مصادر اهل سنت در آورده است. همه اش را هم در نیاورده است الآن از صفحه ای که این جلد یس و هفت دست من است از صفحه ۴۳۹ بگیریم تا ۴۴۱. ایشان سعی کرده است ما الآن بنده می خواهم چه کار کنم این قضاها را از روایات خودمان در بیاوریم. ایشان برداشته از روایات خودشان در آورده است غیر از این طریقی که از عبادہ است. من دیگر وارد نمی شوم ما داریم المعدن جبار، یک شماره دو البئر جبار و العجماء، حیوانی که چهار پا به قول ماها بهایم. جرحها جبار این سه تا قضا. بعد نوشته است العجماء البهیمه من الانعام و غیرها و الجبار هو الهدر الذی لا یغرم. احتمال می دهم این زیادات مال نوه باشد. و الا عبادہ بیاید نقل کند. احتمال می دهم بین پرائتزا این بین پرائتزا را او نوشته است. این سه تا.

چهارم، قضی فی الركاز الخمس. از عجایب این است که در این روایت عقبه در اکثرش هم قضا هست. قضا این هم همین طور قضا دارد و قضا فی الركاز الخمس. عرض کردیم این قضا در این اصطلاح به معنای سنن النبى در مقابل فرائض الله. یعنی تصویر این بوده است

.....

که خداوند در قرآن در غنیمت خمس قرار داد و رسول الله در رکاز. روشن شد تصویری که عرض کردم؟ و قضی فی الرکاز. رکاز همین کلمه ای که الآن ما داریم در فارسی مرکز به آن میگوییم. رکاز از آن گرفته شده است. رکاز اصطلاحاً مال ثابتی که تکان نمی خورد. خب این با همین در آمدی هم که انسان دارد و تکان نمی خورد و خرج می کند در طول سال می خورد. رکاز را بین اهل مکه و اهل مدینه و عراق اختلاف بود. حالا یادم رفته است قسمتش یکیش می گفت رکاز یعنی معدن چون ثابت است در زمین تکان نمی خورد. یکی می گفت رکاز یعنی گنج. چون پولی است در زمین که تکان نمی خورد. در روایات ما هردو خمس دارد. هم گنج هم معدن. بین مدینه و بین کوفه اختلاف است. «و قضی أن تمر النخل لمن أثمرها إلا أن يشترط المبتاع»، اگر شما درخت خرمایی را خریدید و فروختید، میوه اش مال کسی است که تبیر. تبیر یعنی گرده فشانی. تعبیر کلمه تعبیر از ابره، ابره به معنای سوزن. گرده فشانی را در لغت عرب تعبیر می گویند. و از عجایب این است که ما همین را در کافی هم داریم در تهذیب هم. عین روایت عقبه بن خالد، قضی رسول الله ان ثمر النخل للذی أثمرها. به عین عبارتش است. فقط آنجا هم لمن اینجا للذی. اختلاف نبوده است. خیلی عجیب است. للذی أثمرها الا ان يشترط المبتاع. عین این عبارت. دقیقاً عین این عبارت. مو با این عبارت نمی زند. کلمه الذی و البته من حالا نوشته ام چون طول می کشد حالا یک مقداری که نوشتیم بله و قتمان تمام شد متأسفانه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين